پژوهش دینی

Pazhouhesh Dini

شمارهٔ ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹
صص ۱۴۹ـ۱۷۶ (مقاله پژوهشی)

No. 40, Spring & Summer 2020

معناشناسی ساختاری واژه «ضرب» در قرآن کریم

فتحیه فتاحی‌زاده[۱]، ناهید حسین نتاج[۲]، فریده امینی[۳]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۴/۷ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۵/۷)

چکیده

واژه ضرب از جمله واژه‌های پیچیده در زبان عربی است که به‌زعم برخی از قدیمی‌ترین لغویان متقدم برای جمیع اعمال به کار می‌رود. از این‌رو فهم دقیق مفاهیم ضرب در قرآن و دستیابی به لایه‌های معنایی آن نیازمند انجام مطالعه‌ای روشمند است. معناشناسی ساختاری یکی از روش‌های مطالعات قرآنی است که به استخراج معنای نهفته در متن با در نظر گرفتن شبکه‌ای از روابط مفهومی می‌پردازد. پژوهش حاضر بر مبنای روابط همنشین و جانشین و با رویکرد ساخت‌گرا درصدد کشف مؤلفه‌های معنایی «ضرب» است. تلاش شده است با تحلیل معنایی واژگانی که در یک حوزه معنایی با ضرب قرار دارند و در دو محور همنشینی و جانشینی، جایگاه معنایی ضرب در قرآن تبیین شود. مؤلفه‌های معنایی «ضرب» که از طریق روابط همنشین به آن دست یافته شد عبارتند از: اتصال، پیوستن، بستن، ترک کردن، روی‌گرداندن، بهم پیچیدن، آشکار شدن، احاطه کردن و نیز فعلی همراه با بروز و ظهور خارجی، قدرت، سنگینی و ایجاد اثر و تغییر. همچنین مؤلفه‌های معنایی رفتن، بریدن، ترک کردن، روی‌گرداندن، احاطه، پوشاندن، بهم فشردن و درهم پیچیدن از طریق محور جانشینی «ضرب» قابل دستیابی هستند.

کلید واژه‌ها: *قرآن، ضرب، معناشناسی ساختاری، روابط همنشین و جانشین، مؤلفه معنایی*

---

۱. استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران،
f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
nahidnataj@yahoo.com
۳. پژوهشگر پسادکترا علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران،
famini@alzahra.ac.ir

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

۱. مقدمه

بی‌تردید مهم‌ترین چالش در مواجهه با قرآن به حوزه فهم و تفسیر آن مرتبط است و این مهم بدون رمز گشودن از واژگان قرآنی محقق نمی‌شود. با وجود تألیف ده‌ها قاموس و فرهنگ لغت در سده‌های نخستین اسلامی و بعد از آن، نیز بررسی واژگان و مفاهیم قرآنی توسط مفسران، معنا و مفهوم برخی واژه‌ها و آیات همچنان به روشنی معلوم نیستند و بحث‌های فراوان پیرامون آنها در طول قرن‌ها گواه بر مجهول بودن یا دست کم مورد اختلاف بودن معنایشان نزد لغویان و مفسران است. از نکات مهمی که باید به آن توجه داشت این است که هر واژه در متن، در ارتباط با سایر واژه‌ها معنایی خاص می‌گیرد و استفاده از فرهنگ‌های لغت به تنهایی و به صورت جدا از ساختار جمله روشی ناقص است و منجر به فهم معنای کامل نمی‌شود. یکی از شیوه‌های یافتن معنای درست واژه، بررسی همنشینی‌ها و جانشینی‌ها درون ساختار زبانی است. این روش بر نظریه ساخت‌گرایی استوار است (سوسور، ۷-۴۷). روابط و تفاوت‌هایی که میان عناصر زبان وجود دارد به دو حوزه متمایز تقسیم می‌شوند که هریک پدیدآورنده دسته معیّنی از ارزش‌هاست (سوسور، ۱۷۷-۱۷۸). این دو دسته به دو گونه فعالیّت ذهنی ما مربوط است که برای حیات زبان ضروری به شمار می‌رود، یک: رابطه همنشینی که میان الفاظی است که در زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (بی‌یرویش، ۳۰). از آنجا که برای ساختن یک عبارت، رابطه همنشینی؛ یعنی چگونگی قرار گرفتن تکواژها در کنار یکدیگر بر روی زنجیره گفتار، باید مطابق روش‌ها و قوانین خاصی که قواعد نحوی زبان نام دارند، صورت بگیرد تا آن عبارت دارای معنی و مفهوم روشنی باشد، رابطه همنشینی را «رابطه نحوی» نیز می‌گویند (باقری، ۴۳). رابطه همنشینی بین دو واژه علاوه بر رابطه نحوی - مکملی می‌تواند به صورت روابط معنایی اشتدادی و تقابلی در جمله ظهور کند. دوم: رابطه جانشینی، که رابطه‌ای از نوع انتخاب و جایگزینی میان هریک از الفاظ یک زنجیره کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین آن شوند (بی‌یرویش، ۳۱).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

«ضرب» از جمله واژه‌های پیچیده و با معانی متعدد در زبان عربی است. در معنای ضرب در بعضی آیات قرآن اختلاف نظر بین مفسران در طول قرن‌ها وجود داشته است. پژوهش حاضر تلاشی است برای رسیدن به درکی فراتر از معانی لغوی واژه ضرب. بدین منظور مفهوم «ضرب» در قرآن با رویکرد معناشناسی ساختاری و بر مبنای روابط همنشینی و جانشینی بررسی و تلاش شده با بازخوانی واژگانی که رابطه همنشینی و جانشینی با «ضرب» دارند مؤلفه‌های معنایی ضرب در نظام معنایی قرآن مورد شناسایی قرار گیرد. منظور از مؤلفه‌های معنایی یا شرایط لازم و کافی ویژگی‌هایی هستند که مفهوم واژه‌ها را تشکیل می‌دهند و وجوه اشتراک و افتراق مفاهیم را نشان می‌دهند. در رویکرد ساختگرا، در گام اول به بررسی معانی لغوی «ضرب» و نیز ریشه‌شناسی این واژه بطور مختصر پرداخته می‌شود. سپس با بررسی آیاتی که ریشه «ضرب» در آنها بکار رفته است، به همنشینی‌های این مفهوم با دیگر واژگان در قرآن کریم دست خواهیم یافت. با دستیابی به واژگان همنشین بخشی از ابعاد و مؤلفه‌های معنایی «ضرب» در قرآن کشف می‌شود. در گام بعد با بررسی همنشین‌های همنشین‌های «ضرب»، جانشین‌های احتمالی «ضرب» بررسی می‌شود و در نهایت با بازخوانی همنشین‌ها و جانشین‌های «ضرب»، مؤلفه‌های معنایی این مفهوم در نظام معنایی قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است تاکنون با رویکرد معناشناسی ساختاری به واژه «ضرب» پرداخته نشده است.

۲. بررسی لغوی واژه ضرب

ریشه «ضرب» ۵۸ مرتبه در قرآن بکار رفته است و تمامی موارد کاربرد ضرب در قرآن به صورت فعلی و سه بار به صورت مصدری می‌باشد. از بین ۵۵ مرتبه کاربرد فعلی ضرب، ۱۲ مرتبه فعل مضارع، ۱۵ مرتبه امر/ نهی، ۶ مرتبه فعل مجهول و ۲۲ مرتبه بصورت ماضی بکار رفته است و در همه کاربردها افعال ثلاثی مجرد بکار رفته است.

ضرب در فرهنگ‌های لغت عربی معانی گسترده و متعددی دارد. فراهیدی در العین

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

می‌گوید واژه ضرب به جمیع اعمال اطلاق می‌شود. از جمله اصلی‌ترین معانی ضرب در کتب فرهنگ لغت عبارت است از تماس/ زدن چیزی بر چیز دیگر یا مخلوط کردن، (فراهیدی، ۳۰/۷؛ زمخشری، ۳۷۳/۱). «ضَرْبُ المَثَل» از سنخ «ضرب الدّراهم» با معنای سکّه زدن، یعنی یاد کردن اثر چیزی که در غیر آن چیز ظاهر شود (راغب، ۵۰۵/۱). «ضَرْب فِی الأرض» یعنی رفتن و گشتن در زمین. «الطیر الضَّوارِب» یعنی پرندگانی که در طلب روزی راه را می‌شکافند (ابن‌منظور، ۵۴۵/۱). الضارِب به معنی شناگر نیز از همین معنا گرفته شده است (فراهیدی، ۳۰/۷). نیز «ضرب عن» یعنی منع کردن و روی‌برگرداندن (ابن منظور، ۵۴۷/۱). مشتقات ضرب معانی متعدد دیگری نیز دارد از جمله: پخت نان، وادی پردرخت، مالیات، نوع، خشک کردن، برپاداشتن. ریشه‌شناسی واژه ضرب پژوهشی است که در مقاله‌ای مجزا به آن پرداخته شده است. ریشه‌شناسی واژگان زبان عربی یعنی یافتن ریشه واژه در طیفی از زبان‌های هم‌خانواده با زبان عربی. زبان عربی جزو خانواده بزرگ زبان‌های سامی است و این خانواده زبانی خود جزوی از شاخه‌های زبان آفروآسیایی محسوب می‌شود. پژوهش صورت گرفته نشان می‌دهد معنای «ضرب» در آفروآسیایی و خانواده زبان‌های سامی عبارتند از سه دسته معنایی: «متصل کردن/ مخلوط کردن/ بهم پیچیدن/بستن»[1]، «سوختن»[2] و «بریدن/ جدا کردن»[3] (اورل، ۱۰۱؛ جاسترو، ۱۱۰۹/۲؛ بلک، ۳۳۴).

۳. بررسی همنشین‌های واژه ضرب

«مثَل» و پس از آن «أرض» پربسامدترین همنشین‌های واژه «ضرب» می‌باشند. دیگر همنشین‌های «ضرب» از بسامد تکرار یک یا دو مرتبه برخوردارند. در این بخش با مطالعه همنشین‌ها و جانشین‌های احتمالی «ضرب»، به تحلیل معنایی این واژه در بافت قرآن پرداخته و تلاش می‌شود تا مؤلفه‌های معنایی «ضرب» شناسایی و تبیین شود.

1. tie, join, press together, bind, wrap
2. Burn
3. Cut, separate

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

۳-۱. مَثَل پربسامدترین همنشین ریشه ضرب

ریشه‌ی «مثَل» ۱۶۹ مرتبه در قرآن بکار رفته است. کاربرد آن در همنشینی با ماده ضرب ۲۹ مرتبه و بصورت رابطه مکملی مفعولی است؛ «**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً**». مثَل قولی است درباره چیزی که شبیه است به قولی درباره چیزی دیگر، تا یکی آن دیگری را بیان و مجسّم کند (راغب، ۱۹۶/۴). صورت فعلی «مَثَلَ» به معنای به زمین چسبیدن، شبیه بودن، نمایاندن و نیز صورت اسمی آن به معنای توصیف، تمثیل و روایت می‌باشد (مشکور، ۸۲۵/۲). مفسران برای «ضرب مثَل» سه دسته معنایی آورده‌اند: توصیف کردن/ واضح کردن، پدید آوردن/ وضع کردن، بیان کردن (ابن‌جوزی، ۸۲/۳؛ فخررازی، ۸۹/۱۹). در «**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً**» خداوند مثال را الصاق به مسأله‌ای می‌کند که در حال توضیح آن است. واژه زدن بسیاری اوقات در کاربردهای روزمره فارسی نیز به معنی زدنِ معروف نیست. مثلاً وقتی گفته می‌شود اعلامیه را به دیوار بزن، منظور این است که آن را به دیوار بچسبان. بنابراین یکی از مؤلفه‌های معنایی اصلی ضرب که بیشترین کاربرد را نیز در قرآن در قالب «ضَرب مثَل» دارد، اتصال و پیوستن است. نکته قابل توجه آنکه «ضرب» از افعال ظاهری و حسی است به این معنا که در زمان وقوع، نمود خارجی آن قابل رؤیت است (سامرائی، ۶/۲)؛ در اکثر مواردِ همنشینی ضرب با مثل، مثال بر یک شیء معین که وجود خارجی دارد، زده شده است. بنابراین می‌توان گفت یکی از مؤلفه‌های معنایی ضرب، خاصه در مقام فعل، بروز و ظهور خارجی است. در ادامه برای یافتن جانشین ضرب در «**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً**» به بررسی همنشین‌های مثَل/ أمثال پرداخته می‌شود. از میان همنشین‌های واژه‌های همنشین ضرب تنها واژه‌ای می‌تواند جانشین ضرب باشد که از تشابه معنایی و ساختاری با ضرب برخوردار باشد. «أتی» به معنای آمدن و «جعَلَ» به معنای قرار دادن/ ساختن دو بار به همراه مثَل آمده‌اند اما از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در اینجا برخوردار نیستند.[1] تنها مفهومی که از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در ضرب مثَل برخوردار

---

۱. در «وَلایَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ» (الفرقان، ۳۳) و «وَلَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ» (البقرة، ۲۱۴) «أتی» به همراه مثَل آمده است؛←

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

است مفهوم «صَرَّف» است که در ادامه بررسی می‌شود.

لازم به ذکر است در میان کاربردهای ضرب در قرآن، در یک آیه «ضرب» بـا «حـق و باطـل» همنشین شده است؛ «**يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَ وَالْباطِلَ**» (الرعد، ۱۷). از آنجا که مفسران قائلند کـه در ایـن آیه واژه «مَثَل» در تقدیر قرار دارد و محذوف است (ابـن‌عاشـور، ۱۶۸/۱۲؛ طباطبـائی، ۳۳۷/۱۱)، این آیه نیز در کنار آیاتی که همنشینی ضرب و مثل مطرح است، مورد بررسی قرار گرفته و بیـانگر آن است که خداوند مثل‌های فراوانی برای حق و باطل بیان کرده است.

* همنشینی صرَّفَ و مثَل

«صرَّف» از افعال همنشین مَثَل است که میان آنها رابطه مکملـی مفعـولی برقـرار اسـت. مشتقات «صرف» ۳۰ مرتبه در قرآن و در بـاب تفعیـل؛ «صـرَّفَ»، دو مرتبـه بـا «مَثَـل» در الکهف، ۵۴ و الإسراء، ۸۹ بکار رفته است؛ «**وَ لَقَدْ صَرَّفْنا...مِنْ كُـلِّ مَثَـلٍ**»، مشـابه سـاختار «**وَلَقَدْ ضَرَبْنا... مِنْ كُلِّ مَثَلٍ**» (الروم، ۵؛ الزمر، ۲۷). صرف در لغت برگرداندن از حـالتی بـه حالت دیگر، یا تبدیل کردن چیزی به غیر از خودش است (راغب، ۴۸۲/۱). معنای آیـات فوق این است که در این قرآن برای مردم هر مثل را از وضعی به وضعی گرداندیم و هربـار در قالبی مخصوص بیان داشتیم شاید پند گیرند (قرشی، ۱۲۴/۴). بعضی تفاسیر «صَرَّفنا» را در این آیات مستقیماً «ضَرَبنا» معنی کرده‌انـد (مقاتـل‌بـن‌سـلیمان، ۵۴۹/۲). نیـز گفتـه‌انـد «تصریف امثال» به معنای دوباره آوردن و با بیان‌های مختلف ایراد کردن اسـت، و مَثَـل بـه معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم کند و ذهن شنونده را به آن نزدیـک گرداند (طباطبائی، ۲۰۲/۱۳). بنابراین معانی صرف عبارتند از: برگرداندن، دوبـاره آوردن، حرکت دایره‌ای، تبدیل کردن.

← در البقرة:۲۱۴ اولاً رابطه مکملی فاعلی وجود دارد و نیز مقصود این است که شبه و مانند حـال پیشـینیان بـرای شما نیامده است. «جعَلَ» نیز دوبار به عنوان همنشین کلمه‌ی «مثَل» و در ساختاری مشابه با آیـات «ضَـرب مَثَـل» بکار رفته است؛ «**فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَمَثَلاً**» (الزخرف، ۵۶) و «**وَجَعَلْناهُ مَثَلاً**» (الزخـرف، ۵۹). ضـرب و «جعـل/ أتـی» مؤلفه معنایی مشترک دارند ولی رابطه مکملی بین «جعل/ أتی+ ضمیر مفعولی» با مَثَـل، متفـاوت از رابطـه مکملـی ضرب و مثَل است در نتیجه نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

از لحاظ ریشه‌شناختی معنای صرف در زبان‌های سامی از جمله در سریانی، مقید کردن، در آرامی بهم پیوستن و مخلوط کردن است (جاسترو، ۱۳۰۳/۲؛ برون، ۵۶۱). از معانی ریشه‌شناختی «ضرب» تماس، درهم پیچیدن، احاطه و بستن است. معنای تکرار و دوباره آوردنی که در «صَرَّفْنا» برای مثال آوردن آمده است، مشابهت معنایی قابل توجهی با ضرب به معنای درهم پیچیدن/ گردیدن دارد. بررسی آراء مفسران و لغویان برای «صرَّفَ» بهمراه نتایج ریشه‌شناختی نشان می‌دهد هنگامی که منظور آیه، آوردنِ پرتعداد و پرتکرار أمثال و در قالب‌های گوناگون باشد، «صرَّف» می‌تواند جانشین ضرب باشد. به عبارت دیگر گویا در «صَرَّفْنا...مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» وعده داده می‌شود که أمثال پرتکرار در قرآن موجود است و در «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً» مثال‌ها در اختیار قرار داده می‌شود.

۳-۲. أرض دومین همنشین پربسامد ریشه ضرب

واژه أرض و مشتقاتش ۴۶۱ مرتبه در قرآن بکار رفته که از این تعداد ۵ مرتبه همنشین ضرب شده است؛ «ضَرباً فِي‌الْأَرْض». مفسران در معنای «راه پیمودن/ سیر کردن» برای ضرب در این تعبیر متفق‌القول هستند. بعضی «ضَرْب فِي‌الْأَرْض» را استعاره تشبیهی در نظر می‌گیرند و می‌گویند همچون شناگر که باید آب را بشکافد و راه برای عبور باز کند، شخص راه رونده در زمین، شن و ریگزار بیابان را می‌شکافد و جلو می‌رود (دره، ۲۸۴/۲)، زیرا در آن زمان هنگام راه رفتن در بیابان عربستان، سنگفرش و زمین هموار نبود و رونده می‌بایست برای راه رفتن مسیر ریگزار را می‌شکافت و در زمین حرکت می‌کرد؛ گویی زمین شن‌زار زیر پای رونده درهم‌پیچیده می‌شود و مسیر شخص پیموده می‌شود. از لحاظ گونه معنایی «ضَرْب فِي‌الْأَرْض» همچون «طيّ‌الْأَرْض» است. طيّ به معنای پیچیدن و خم کردن است (اورل، ۵۱۱). در طی کردن، این درهم پیچاندن است که حرکت کردن را تولید کرده، به گونه‌ای غریب‌تر در «ضَرْب فِي‌الْأَرْض» مشابه همین اتفاق افتاده و از معنای درهم پیچیدن، انتقال معنایی اتفاق افتاده و معنای حرکت کردن ساخته شده است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

آن دسته از همنشین‌های فعلی أرض که از نظر سیاق و معنا هم‌خوانی داشته باشند، برای بدست آوردن جانشین ضرب در «ضَرْب فِی‌الْأَرْض» مورد بررسی قرار گرفت. از این بین تنها مفهومی که از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در اینجا برخوردار است، ریشه «سیر» می‌باشد.[۱]

* همنشینی سیر و الأرض

ریشه «سیَرَ» از بین ۲۷ مرتبه کاربرد در قرآن، ۱۳ مرتبه همنشین «فِی‌الْأَرْض» شده است؛ «سِیرُوا فِی‌الْأَرْض». «سَیَرَ» در لغت یعنی رفتن (ابن‌منظور، ۳۸۹/۴؛ قرشی، ۳۶۱/۳). در فرهنگ آفروآسیایی اورل، سیر به معنای رفتن در زبان‌های سامی، و به معنای رفتن، بازگشتن و رسیدن در چند شاخه از زبان‌های چادی آمده است (اورل، ۴۶۵). این ریشه در همه جا در قرآن به همراه ریشه «نظَرَ» به معنای دیدن به منظور ادراک کردن و عبرت گرفتن آمده است بجز در الحج، ۴۶، که در اینجا هم بعد از «سیر فِی‌الْأَرْض» به قلب‌هایی که با آن تعقل شود اشاره شده است و از نظر معنا مشابه بقیه آیاتی است که در آنها سیر برای عبرت گرفتن و تعقل توصیه شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت امر به سیر در زمین با هدف سیر آفاقی و رسیدن به سیر انفسی صورت گرفته است. سیر مطلقِ رفتن است چه کوتاه باشد چه بلند اما در خصوص «ضرب فی‌الأرض» منظور سفرهای طولانی است و بر سفرهای کوتاه «ضرب فی‌الارض» اطلاق نمی‌شود (زمخشری، ۴۳۰/۱؛

---

۱. دیگر همنشین‌های أرض عبارتند از «یلِجُ» داخل شدن در تنگناها، «بحَثَ» جستجو کردن، «یَتِیهُونَ» سرگردان شدن و «ثخَنَ» غلیظ شدن. همچنین «سعی فِی‌الْأَرْض» در همه جا به همراه واژه فساد آمده و معنای تلاش برای فساد در زمین اراده شده است. به همین ترتیب ریشه‌های «ساحَ» جریان یافتن و «إنتَشَرَ» پراکنده شدن، یکبار همنشین «فِی‌الْأَرْض» شده‌اند و با توجه به تفاوت در معنا برای جانشینی ضرب در اینجا مناسب نیستند. «مشی» به معنای رفتن/ راه رفتن و انتقالی است که با اراده انجام می‌شود (راغب، ۷۶۹/۱). ریشه «مشی» در الإسراء: ۳۷ و لقمان: ۱۸ با «فِی‌الْأَرْض» آمده؛ «لاتَمْشِ فِی‌الْأَرْضِ مَرَحاً»، و در آیات مذکور راه رفتن با سرمستی نهی شده است. در اینجا منظور نهی از رفتار توأم با تکبر است (طباطبائی، ۹۶/۱۳) بنابراین بر طبق سیاق مشی نمی‌تواند جانشین ضرب در «ضَرْب فِی‌الْأَرْض» باشد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

فخررازی، ۴۰۰/۹) و نیز غالباً با نیت بازگشت همراه است و شخص قصد اقامت دائمی در موطن جدید را ندارد (ابوزهره، ۱۸۲۴/۴). همچنین اکثر کاربردها نشان می‌دهد این سفرها با هدف طلب رزق صورت می‌گیرد. چنانچه فرد در این‌گونه سفرها مهیا نباشد با خطرهایی چون از دست دادن امنیت و برخورد با دشمن (النساء، ۱۰۱) یا مرگ (المائده، ۱۰۶) مواجه خواهد بود (جوادی آملی، ۱۱۵/۶). بررسی‌ها بیانگر آن است که در آیاتی که شاهد همنشینی ضرب و ارض هستیم واژه سیر می‌تواند جانشین مناسبی برای ضرب در نظر گرفته شود با این تفاوت که در ضرب طول مدت و نیز هدف اصطلاحاً مادی خاصه در امور معیشتی مدنظر است. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که همانطور که اشاره شد ضارب در زمین همچون شناگر که باید آب را بشکافد و راه برای عبور باز کند، طی مسیر می‌کند. در قرآن ریشه سیر نیز برای حرکت در خشکی و آب هر دو بکار رفته است (یونس، ۲۲).

۳-۳. همنشینی ضرب و سبیل

همنشینی ضرب با «فی‌سَبیلِ‌اللّه» در النساء، ۹۴ آمده است. در تفاسیر «ضَرَبْتُمْ فی‌سَبیلِ‌اللّه» رفتن به قصد جهاد (طبری، ۱۳۹/۵؛ طباطبائی، ۴۱/۵) و یا در مشابهت با «ضَرْب فِی‌الْأَرْض»، خارج شدن، دور شدن و سفر (طوسی، ۱۴۲) معنا شده است. واژه سبیل ۱۸۱ مرتبه در قرآن بکار رفته است. بیشتر همنشین‌های فعلی «فی‌سَبیلِ‌اللّه» از ریشه «قَتَلَ» هستند که جانشین مناسبی برای ضرب نمی‌باشند.[۱] از میان دیگر همنشین‌های فعلی «فِی‌سَبیلِ‌اللّه» می توان به «هجر» اشاره کرد این ریشه هفت بار در باب مفاعله با «فِی‌سَبیلِ‌اللّه» همنشین شده است. هجر ضد وصل و به معنای ترک کردن و اعراض است (ابن‌درید، ۴۶۸/۱؛ جوهری، ۸۵۱/۲). هجرت به معنای انتقال بی‌بازگشت است و شخص با نیت اقامت دائم جای جدیدی برمی‌گزیند حال آنکه «ضَرْب فِی الْأَرْض» غالباً با نیت

۱. همچنین از دیگر همنشین‌های فعلی «فِی‌سَبیلِ‌اللّه» عبارتند از «یُنْفِقُونَ، أُحْصِرُوا، انْفِرُوا، جاهَدُوا، یُهاجِرُوا و أَصابَ» که هیچ‌کدام با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

بازگشت همراه است بنابراین «هاجَرَ» برای جانشینی ضرب در النساء:۹۴ پیشنهاد نمی‌شود.

از جمله همنشین‌های فعلی «فِی‌سَبِیلِ‌اللَّه»، ریشه «نفَرَ» می‌باشد؛ «انْفِرُوا فِی‌سَبِیلِ‌اللَّهِ». مشتقات «نفَرَ» ۱۸مرتبه در قرآن بکار رفته است. «نَفْر/ نُفُور» به معنای دور شدن از چیزی و شتافتن به سوی چیزی می‌باشد (ابن‌منظور، ۲۲۴/۵). معنای «نفَر» در حبشی دور شدن، فرار کردن (لسلاو، ۳۸۹)، در سریانی دور شدن، اجتناب کردن و در اوگاریتی گریختن و به سرعت رفتن آمده است (مشکور، ۹۲۱/۲؛ زامیت، ۴۰۷). با توجه به شباهت در سیاق و نیز در معنی، بنظر می‌رسد ریشه «نَفَرَ» جانشین مناسبی برای ضرب در النساء، ۹۴ می‌باشد.

۳-٤. همنشینی ضرب با بحر/طریق/حجر/سور

از دیگر همنشین‌های «ضرب» در قرآن که به صورت رابطه مکملی مفعولی بکار رفته است، می‌توان به «بحر» اشاره کرد که در ماجرای عبور موسی(ع) و قومش از نیل به آن اشاره شده است؛ «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً» (طه، ۷۷). راهی که از آن تعبیر به «طریق» شده است به واسطه اتصال عصای موسی(ع) بر دریا؛ «اضْرِبْ بِعَصَاکَ الْبَحْرَ»، ایجاد و در اثر آن شکافی؛ «فَانْفَلَقَ»، میان دریا پدیدار شد (الشعراء، ۶۳). بنابراین بار دیگر یکی از مؤلفه‌های معنایی اصلی ضرب، یعنی اتصال/ تماس، در اینجا قابل ملاحظه است. به‌گونه‌ای مشابه، در الحدید، ۱۳ در خصوص درخواست منافقان از نورِ مؤمنان و ایجاد مانع میان مؤمنان و منافقان، همنشینی «ضرب» و «سور» را شاهدیم؛ «فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ». «سور» به معنای مانع و دیوار بلند است (مصطفوی، ۳۱۴/۵) که در داخل مؤمنان را با رحمت الهی احاطه می‌کند و در خارج عذابی است برای منافقان. از جمله آیاتی که می‌تواند در دستیابی به جانشین مناسب برای ضرب در آیات مذکور راهگشا باشد عبارتند از «وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حاجِزاً» (النمل، ۶۱) و «وَجَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً» (الفرقان، ۵۳). در این آیات به ایجاد مرز و مانع میان دو دریای شور و شیرین اشاره شده است. مصطفوی معنای «حجز» را نزدیک به معنای «حجر» ذکر کرده است. «حجز» یعنی فاصل، مانع و حائل میان

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

دو شیء (مصطفوی، ۲۰۴/۲؛ راغب، ۲۲۱/۱). «برزخ» نیز به معنای مرز و مانع میان دو چیز است (راغب، ۱۱۸/۱). هر دو دسته آیات، آیاتی که ماجرای عبور موسی(ع) و قومش از دریا را گزارش می‌کند و نیز ماجرای فاصله میان دو دریا، بیانگر عظمت و قدرت الهی است که اولی با واسطه نبی الهی و دومی مستقیماً از جانب خداوند صورت گرفته است، ضمن اینکه کاربرد «طریق» به عنوان همنشین «ضرب» بیانگر آن است که فاصله ایجاد شده میان دریا، مسیر وسیعی است که با پا پیموده می‌شود. در البقره، ۵۰ از شکافته شدن دریا تعبیر به «فرق» شده است؛ «**وَإِذْ فَرَقْنا بِكُمُ الْبَحْرَ**». همنشینی «فَانْفَلَقَ» با «ضرب» در قالب رابطه اشتدادی در الشعراء، ۶۳ به نوعی تقویت‌کننده معنای ضرب است. «فلق» به معنای جدایی و فاصله به اعتبار شکافندگی است و همین تمایز آن از «فرق» است که معنای آن صرفاً جدایی و ایجاد فاصله است (راغب، ۶۳۲/۱). از این‌رو براساس آیات مذکور ضرب از مؤلفه‌های «قدرت، سنگینی، احاطه، ایجاد اثر و تغییر» در این آیات برخوردار است. لازم به ذکر است جانشینی جعل از ضرب در طه: ۷۷ و به معنای پدید آوردن راه علاوه بر مؤیداتی که ذکر شد، مسئله‌ای است که مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند (ابن‌عاشور، ۱۵۶/۱۶؛ طوسی، ۱۹۳/۷).

در خصوص ماجرای استسقای موسی(ع) برای قومش شاهد رابطه اشتدادی ضرب با «فجرَ» و «بجَسَ» هستیم «**اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ/ فَانْبَجَسَتْ**» (البقره، ۶۰، الاعراف، ۱۶۰). فاء در «فَانْفَجَرَتْ» و «فَانْبَجَسَتْ» عطف به جمله محذوف است و در تقدیر «فضرب فانفجر/ فانبجس» قرار دارد (ابوحیان، ۳۶۸/۱). ضرب در این آیه، انفجار و انبجاس ایجاد می‌کند که منظور در هر دو ایجاد شکاف در سنگ و جوشیدن چشمه‌های آب از آن است، با این تفاوت که «انبجاس» ظهور ابتدایی آب است و «انفجار» ظهور شدید آب. همنشینی این دو واژه با «ضرب» در آیات مذکور بیانگر آن است که ضرب از مؤلفه‌های ایجاد اثر، تحول، قدرت و آشکار شدن برخوردار است. نکته دیگری که لازم است به آن توجه شود تا بیانگر مؤلفه معنایی دیگر در «ضرب» باشد حرف ربط «فاء» است. «فاء» از جمله حروف

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

ربط پیوستگی است و بندهایی را که از نظر نحوی مستقل‌اند، به یکدیگر مربوط می‌کند و حاصل ترکیب آنها یک جمله مرکب خواهد بود (حجتی‌زاده، ۱۴۹). «فاء» بکار رفته در آیات مذکور در فانفلق، فانفجر و فانبجس «فاء فصیحه» است (درویش، ۱۱۰/۱ و ۴۷۵/۳ و ۷۹/۷)[۱] که به جای جمله‌ای محذوف نشسته است تا بر حالت آن دلالت کند و مخاطب را از سرعت تحقق مدلول جمله آگاه کند. به عبارت دیگر بیانگر آن است که به محض تماس عصای موسی(ع) با دریا/ سنگ با سرعت و قدرت، راهی برای ایجاد مسیر یا برای جوشیدن آب ایجاد شد. بر این اساس مجدداً بر وجود مؤلفه‌های پیوستگی، اتصال و سرعت به عنوان مؤلفه‌های معنایی اصلی «ضرب» تأکید می‌شود.[۲]

۳-۵. همنشینی ضرب با وُجُوه وَ أدْبار

عبارت عطفی «وجوه و ادبار» دو مرتبه در محمد: ۲۷ و الانفال: ۵۰ با ضرب همنشین شده است؛ «إِذْ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ». برخی مفسران ضرب را در این آیه به معنای زدن گرفته‌اند یعنی فرشتگان جلو و پشت کافران را می‌زنند. برخی نیز گفته‌اند خداوند با تعبیر «ضَرب وُجُوه و ادبار» خواسته تا ذلت کفار و عقاب معنوی و تحقیر شدیدی که آنها را از جلو و عقب و از همه سو احاطه می‌کند نشان دهد (ابوزهره، ۳۱۵۸/۶؛ طباطبائی، ۱۰۰/۹). واژه وجه ۷۸ مرتبه و دبر ۴۴ مرتبه در قرآن بکار رفته است. در ادامه آن دسته از آیات شامل واژه وجوه/ أدبار بررسی می‌شود که رابطه مکملی مفعولی میان آنها با فعل برقرار باشد. از این میان «ولّی/ تولی» فعلی است که با هر دو مفهوم وجه و ادبار بکار رفته و به معنای گردیدن، اعراض و روی‌گردانی است (مصطفوی، ۲۲۹/۱۳). ریشه «ولی» در آفروآسیایی به معنای پوشیدن (اورل، ۳۶۱)، در اکدی و حبشی به معنای پیچیدن، چرخاندن، احاطه (بلک، ۱۷۹؛ لسلاو، ۳۲۲) و در عبری

---

۱. فاء فصیحه فائی را گویند که یا معطوف آن محذوف است یا در جواب شرط مقدر واقع می‌شود (نایف حردان، ۱۴۷).

۲. افعال دیگر همنشین بحر شامل «فَرَقْنا»، «جاوَزْنا»، «مرَجَ»، «سخَّرَ» و «اتْرُک» با وجود رابطه مکملی مفعولی با «الْبَحْر»، با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در «اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْر» باشند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

به معنای پیوستن (گزنیوس، ۵۳۰) است. همنشینی «ولی» و ادبار در قرآن در اکثر کاربردها در خصوص روی‌گردانی از حق خاصه پشت کردن در جنگ بکار رفته است و همنشینی «ولی» و وجه در همه کاربردها در خصوص روی‌گردانی از بیت‌المقدس بسوی قبله مسلمانان بکار گرفته شده است. در خصوص باهم‌آیی ضرب با وجوه و ادبار در محمد:۲۷ و الأنفال:۵۰، در زمان قبض روح کفار که در این دنیا همواره به حقیقت و هدایت پشت کرده، از آن فرار می‌کرده‌اند (التوبه، ۲۵؛ الاسرا،۴۶؛ النمل، ۸۰)، توسط ملائکه روی ایشان به سوی حق و حقیقتی که از آن فرار می‌کردند، بازگردانده می‌شود. رابطه اشتدادی میان ضرب وجه و عذاب در الأنفال:۵۰ بیان کننده گرداندن روی و پشت کافران به سوی عذاب است که از این بازگرداندن، تعبیر به ضرب شده است. به عبارت دیگر ضرب وجه و ادبار کافران به نوعی راندن ایشان از دنیا است و همانگونه که تولی اعراض ظاهری و حقیقی است (قرشی، ۳۲۶/۴)، قبض روح کفار توسط ملائکه و مرگ ایشان نیز فعلی ظاهری و حقیقی است. بنا بر این توضیحات «ولّی» به عنوان جانشین ضرب در اینجا معرفی می‌شود.

ریشه «رَهِقَ» نیز ده مرتبه در قرآن بکار رفته و یکبار همنشین وجوه شده است؛ «**وَلَایَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَاذِلَّةٌ**» (یونس، ۲۶). «رَهِقَ» معنایی نزدیک به «غشِیَ» دارد با این تفاوت که ارهاق به معنای مطلقِ پوشاندن نیست بلکه پوشاندن با آنچه نسبت به آن کراهت وجود دارد در «رهِقَ» مدنظر است (مصطفوی، ۲۶۱/۴) و در قرآن نیز در همه جا به همین معنا بکار رفته است. نظر به اینکه ضرب وجوه و ادبار یک نوع احاطه‌ی سخت و توأم با عذاب است، احتمالاً «رهِقَ» می‌تواند دیگر جانشین ضرب در اینجا باشد.[۱]

۳-۶. همنشینی ضرب با رقاب

ماده رقب و مشتقات آن ۲۴ بار در قرآن بکار رفته است و از این بین یکبار با مصدر

---

۱. دیگر همنشین‌های فعلی وجوه/ أدبار شامل «أسْلَمَ، فَاغْسِلُوا، تَلْفَحُ، یَشْوِی، صکَّ، طمَسَ و غشیَ»، هیچ‌کدام با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

ضرب در محمد:۴ همنشین شده است؛ «**فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقاب**». رقبه یعنی گردن و به تعبیری تمام بدن و در عرف برای بردگان بکار می‌رود (راغب، ۳۶۱/۱). معمول مفسران ضرب را در «**ضَرْبَ الرِّقاب**»، به معنای گردن زدن گرفته‌اند. برای یافتن جانشین ضرب در «ضَرْبَ الرِّقاب»، کاربردهای صفتی و فعلی ماده رقب و نیز «فِی‌الرِّقاب» از دایره جستجو کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین چهار آیه برای بررسی همنشین‌های «الرِّقاب» باقی می‌ماند که در آنها «**تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**» (النساء، ۹۲؛ المائدة، ۸۹؛ المجادلة، ۳) و «**فَكُّ رَقَبَةٍ**» (البلد، ۱۳) آمده است. با توجه به سیاق و معنا، نمی‌توان «فَکّ» یا «تَحْرِیر» را به عنوان جانشین ضرب پذیرفت. نکته قابل توجه این است که از جمله معانی ریشه‌ی ضرب اتصال/ بستن/ محدود کردن است (اورل، ۱۰۱؛ برون، ۵۶۱) ضمن اینکه رقبه/ رقاب در همه جا در قرآن به معنای برده و اسیر است بنابراین شاید بتوان زوج واژگان تحریر–ضرب یا فک – ضرب را با معانی متضاد اسیر آزاد کردن– اسیرگرفتن به عنوان واژگان با معانی متقابل در قرآن معرفی کرد. نکته مهم دیگر این است که «**ضَرْبَ الرِّقاب**» با «**حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ**» و نیز «**فَشُدُّوا الْوَثاق**» رابطه اشتدادی دارد. ریشه «ثخن» به معنای غلیظ شدن و سنگین شدن در تحرّک و فعالیت است (جوهری، ۲۰۸۷/۵) و ریشهٔ «شَدَّ» یعنی محکم بستن و «**فَشُدُّوا الْوَثاق**» یعنی بندها را محکم کنید. «اثخان» و «شَدّ» تقویت کننده ضرب در اینجا هستند. با توجه به رابطه اشتدادی که ذکر شد، نیز بر اساس نتایج ریشه شناختی ضرب، می‌توان معنای ضرب در «**ضَرْبَ الرِّقاب**» را اسیر گرفتن دانست و نه زدن گردن و کشتن. به عبارت دیگر معنای پیشنهادی بر اساس نتایج فوق برای این بخش از آیه چنین می‌شود: اسیر گرفتن > بی‌حرکت کردن و از کار انداختن کفار با اسیر گرفتن > محکم کردن بندهای اسیران تا مرحله بعد که همانا منت گذاشتن و آزاد کردنشان است و یا فدیه گرفتن.

۳-۷. همنشینی ضرب با أعناق

از جمله همنشین‌های ضرب که در الأنفال:۱۲ شاهد آن هستیم «**فَوْقَ الْأَعْناق**» است؛

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنان». عنق هم به معنای گردن و هم به معنای بزرگان و رؤسای قوم می‌باشد (راغب، ۵۹۱/۱). مشتقات عنق ۹مرتبه در قرآن بکار رفته است و بجز در الأنفال:۱۲، در هیچ‌کدام از آیات رابطه مکملی مفعولی بین فعل و ماده‌ی «عنق» یا بین فعل و «حرف جرّ+ عنق/ اعناق» وجود ندارد بنابراین جانشینی برای ضرب در این قسمت بدست نمی‌آید. در قسمت پایانی الأنفال: ۱۲ مجدداً ضرب بکار رفته است؛ «اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنان». اصل معنای ذکر شده برای «بنان» ثبوت و استقرار است و از مصادیق آن اطراف بدن ذکر شده چرا که به واسطه آن بدن استقرار و استواری می‌یابد (مصطفوی، ۳۶۶/۱؛ راغب، ۱۴۷/۱). کاربرد دیگر «بنان» در قرآن در القیامة: ۴ است که با توجه به سیاق نمی‌تواند جانشین ضرب در اینجا باشد. نکته قابل تأمل آنکه اغلب ترجمه‌ها فاعل ضرب را مؤمنین در نظر گرفته‌اند، این درحالی است که در آیه خطاب مستقیم فعل امر ضرب، نسبت به مؤمنین نیست. بعضی مفسران خطاب در «فَاضْرِبُوا» را ملائکه گرفته‌اند و برای ضرب بالای گردن‌ها و سرانگشتان دو حالت در نظر گرفته‌اند؛ ممکن است همان معنای ظاهری زدن مقصود باشد، و یا کنایه است از احاطه و ذلیل کردن ایشان و اینکه با ارعاب، نیروی امساک را از دست‌هایشان سلب کنند (طباطبائی، ۲۲/۹). دسته اول معنایی بدست آمده از ریشه‌شناسی برای ضرب؛ جمع کردن/ احاطه کردن/ بهم فشردن، به خوبی با معنای دوم مفسران یعنی احاطه‌ی ذلت‌آور، مطابقت دارد. به عبارت دیگر همچون «ضرب وجوه» و «ضرب ذلة/ مسکنة»، «ضرب فوق‌الاعناق/ بنان» را نیز می‌توان بهم آوردن، دچار فشردگی کردن و درهم پیچیدنی درنظر گرفت که قوه هر عمل و جسارتی را از شخص می‌گیرد و او را به شدت دچار ضعف می‌کند. به عبارت دیگر ملائکه با احاطه همه جانبه بر مشرکین دستشان را از هر عملی کوتاه می‌کنند. در تأیید این مطلب در خطبه قاصعه در نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین در توصیف دشمنی‌های شیطان می‌فرماید: با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد، هر کجا شما را بیابند شکار می‌کنند، و «يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَان». قطع دست و پا در اینجا کنایه از این است که شیاطین به شما حمله

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

می‌کنند و شما را از کار می‌اندازند به‌گونه‌ای‌که قدرت بر تصمیم‌گیری و چاره‌اندیشی نخواهید داشت (مکارم، ۳۸۲/۷-۳۷۰).

احتمال دیگری نیز می‌توان مطرح کرد. بررسی‌های تاریخی پیرامون واقعه بدر که آیه مذکور در خلال آن نازل شده است، بیانگر آن است که بسیاری از بزرگان قریش که از کفار و مشرکین بودند در این جنگ حضور داشتند از جمله ابوجهل که پیامبر(ص) از او تعبیر به ائمه کفر و فرعون امت کردند (واقدی، ۹۱/۱). این احتمال می‌رود که منظور از اعناق در الأنفال: ۱۲ بزرگان قریش باشد همان‌گونه که در لغت‌نامه‌ها در معنای أعناق، بزرگان و سران قوم ذکر شده و در «**فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِين**» (الشعراء، ۴) نیز به همین معنی ذکر شده است (فخررازی، ۴۹۱/۲۴؛ ابن‌عاشور، ۱۱۳/۱۹) و مراد از فوق أعناق یعنی رأس کفار، همسو با تعبیر پیامبر(ص) که از ابوجهل تعبیر به پیشوای کفار کردند. در جنگ بدر به مسلمانان امر شد تا رئوس کفار را از بدنه جامعه اسلامی جدا کنند و دلیل آن را در آیه بعد ذکر کرده است «**ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ**» (الأنفال، ۱۳). شقاق به معنای جدایی و شکافتن است (مصطفوی، ۱۱۳/۶). کفار با جدا کردن خود از اطاعت خدا و رسول به دنبال از بین بردن استقرار و اقامه اسلام بودند. رابطه اشتدادی شاقوا و إضربوا نیز مؤیدی بر این مطلب است که معنای ضرب در الأنفال: ۱۲ جدا کردن ایشان از بدنه جامعه است تا به واسطه جدا شدن ایشان زمینه هدایت دیگران فراهم آید. معنای جدا شدن/ روی‌گرداندن همانطور که پیشتر اشاره شد از جمله معانی ضرب است که با نتایج ریشه شناسی نیز تایید می‌شود.

۳-۸. همنشینی ضرب با اذن

همنشین دیگر «ضرب» در قرآن «اذن» است؛ «**فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ**» (الکهف، ۱۱). این آیه ماجرای اصحاب کهف را ذکر می‌کند و اینکه خداوند حجابی بر گوش‌های ایشان قرار داد که بیش از سیصد سال به خواب رفتند. بررسی‌های صورت گرفته پیرامون ماده «اذن»

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

به منظور دستیابی به جانشین احتمالی «ضرب» نشان می‌دهد که این ماده در سه آیه همراه با «جعل» و با ساختار نحوی مشابه ذکر شده است؛ «**جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فی آذانِهِمْ وَقْرا**» (الانعام، ۲۵؛ الاسراء، ۴۶ و الکهف، ۵۷)، یعنی خداوند در گوش مشرکین سنگینی و ثقل قرار داده است تا مانعی باشد از شنیدن حرف‌های نافعی که باعث هدایت می‌شود (ابن‌عاشور، ۵۷/۶). منظور از «جعلِ وقر» در گوش ایجاد آن ثقلی است که مانع از فهم حق است و به نوعی قطع ارتباط قلبی و معنوی. این در حالی است که در ماجرای اصحاب کهف، «ضرب علی اذن» قطع ارتباط مادی را دربردارد و زمینه حقانیت معاد را فراهم می‌آورد.

از جمله وجوه و مؤلفه‌های مشترک میان جعل و ضرب می‌توان به ساختار نحوی مشابه اشاره کرد. وجه مشترک دیگر اینکه ضرب و جعل هر دو افعالی هستند که منشأ اثر و تغییرند. در باهم‌آیی جعل و اذن مانع ایجاد شده، ممانعت از هدایت می‌کند. حرف اضافه «فی» در عبارت «فی آذانِهِمْ وَقْراً» مؤید و بیانگر این ممانعت است، اما در باهم‌آیی ضرب و اذن مانع ایجاد شده هدایت‌زا و حفاظت کننده است و حرف اضافه «علی» در عبارت «عَلَی آذانِهِمْ» مؤید این مسئله است، چرا که این حرف بر قرار گرفتن چیزی بر روی چیز دیگر دلالت می کند.

۳-۹. همنشینی ضرب با ذله

در البقره:۶۱ و آل‌عمران:۱۱۲ شاهد باهم‌آیی فعل «ضرب» به صورت مجهول و «ذلّة» هستیم؛ «**وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ/ الْمَسْکَنَةُ**» و در هر دو آیه مراد قوم یهودند که مورد ضرب ذلت قرار گرفته‌اند. مفسران ضرب در این آیات را الحاق حتمی و جدانشدنی ذلت و بیچارگی بیان کرده‌اند (ابن‌جوزی، ۷۲/۱؛ طوسی، ۲۷۷/۱). از میان مشتقات «ذلة» در قرآن، آن دسته از همنشین‌های فعلی که با رابطه مکملی فاعلی یا نائب فاعلی با ذلّة همنشین شده‌اند می‌توانند در کشف مؤلفه‌های معنایی مؤثر باشند. از این میان «رهق» در چهار آیه (یونس، ۲۶-۲۷؛ القلم، ۴۳؛ المعارج، ۴۴) همنشین «ذلة» قرار گرفته است. «رهِقَ»

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

یعنی پوشاندن، روی‌هم انباشتن (بلک، ۲۹۹؛ اورل، ۴۴۵و۴۴۷). قبلاً اشاره شد کـه «رَهِـقَ» یعنی پوشاندن با چیزی که نسبت به آن کراهت وجود دارد و در قرآن نیز در همـه جـا بـه همین معنا بکار رفته است. رابطه اشتدادی بین «**ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ**» و «باؤُ **بِغَضَـبٍ**» خـود مؤید این مطلب است که ضرب در اینجا نوع خاصی از احاطه یعنی احاطه توأم با سختی و عذاب می‌باشد چرا که این افراد تبعیت الهی را ترک کرده و از هدایت بریده‌اند؛ البقـره: ۶۱. وجه مشترک میان رهق و ضرب علاوه بر ساختار نحـوی مشـابه، در معنـای فراگـرفتن و پوشش است؛ در «ضرب» این فراگیری و پوشش با حرف «علی» بیان شده است، به عبارتی «**ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ**» یعنی ذلت و مسکنت ایشان را فراگرفت (طبرسـی، ۸۱۳/۲). لازم بـه ذکر است فعل «نال» نیز در رابطه مکملی با ذله قرار دارد اما به سـبب عـدم وجـود مؤلفـه مشترک به آن پرداخته نشد.

۳-۱۰. همنشینی ضرب و الذِّکْر

«ذکر» دیگر مفهومی است که تنها در سوره زخرف همنشین «ضرب» قرار گرفته اسـت. در این آیه خطاب به اسراف‌کاران می‌فرماید: «**أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً**» (الزخـرف، ۵)؛ آیا در پی روی‌گردانی ذکر از خود هستند. بررسی واژه «ذکر» بـه منظـور یـافتن جانشـینی برای «ضرب» نشان می‌دهد تعبیر «عرض عن» در آیات «**وَمَنْ أَعْرَضَ عَـنْ ذِكْـرِی...**» (طـه، ۱۲۴) و «**فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا...**» (النجم، ۲۹) می‌تواند جانشین مناسـبی بـرای «ضرب» باشد. «عرض» در لغت همسو با صرف و به معنای روی‌گرداندن ذکـر شـده اسـت (راغب، ۵۶۰/۱؛ مصطفوی، ۱۱۵/۸). بعضی لغویون گفته‌اند مراد از «إعراض» روی‌گردانـی قلبی و «تولّی» روی‌گردانی ظاهری است (نکـ. التوبه، ۷۶) (قرشی، ۳۲۶/۴). وجود رابطـه اشتدادی بین «صفح» با «ضرب عـن» در الزخـرف: ۵ تشـدیدکننده مفهـوم «ضـرب» اسـت. «صفح» در لغت به معنای انصراف و روی‌گرداندن از جهتی به جهت دیگـر، تـرک کـردن و چشم‌پوشی است و منظور روی‌گردانی قلبـی اسـت (جـوهری، ۳۸۳/۱) «صـفح» در اکثـر

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

کاربردهای خود در قرآن در باهم‌آیی با «عفو» به صورت رابطه اشتدادی قرار گرفته است و به نوعی بیانگر نوعی از روی‌گردانی است که پس از ترک عقوبت و از سر رحمت، بزرگواری و گذشت صورت می‌گیرد. در الزخرف: ۵ علی‌رغم رفتار مسرفانه کفار و مشرکان، نزول وحی قطع نشده و رحمت الهی جاری ماند، از این رو مؤلفه معنایی دیگری که در خصوص مفهوم «ضرب» در الزخرف:۵ به نظر می‌رسد آن است که «ضرب» فعلی است که در درون از رحمت برخوردار است، بسان ماجرای عبور موسی(ع) از نیل که قوم ایشان با رحمت الهی مواجه شدند و یا ضرب امثال الهی که از رحمت الهی نشأت می‌گیرد تا زمینه ساز هدایت انسان باشد.

۳-۱۱. همنشینی ضرب و بِالْیَمین

در الصافات:۹۳؛ «فَراغَ عَلَیْهِمْ ضَرْباً بِالْیَمین»، ترکیب جار و مجرور «بِالْیَمین» همنشین ضرب شده است. اغلب یمین را در اینجا دست راست و کنایه از قدرت معنا کرده‌اند. بعضی گفته‌اند مقصود این است که من (ابراهیم(ع)) طبق سوگندی که خورده‌ام و گفته‌ام در کار بت‌هایتان چاره‌ای خواهم کرد (الأنبیاء، ۵۷)، آنها را می‌زنم. ریشه «یمن» ۷۱ مرتبه در قرآن بکار رفته و از این بین در ۲۴ آیه یمین/ أیمان به معنای راست/ دست راست است. برای تعیین جانشین ضرب در «ضَرْباً بِالْیَمین» مواردی انتخاب می‌شوند که با سیاق الصافات: ۹۳ هم‌خوانی داشته باشند. اگر بر اساس آراء اغلب مفسران معنای ضرب را در الصافات: ۹۳، ضربه زدن با دست راست بگیریم، افعال «أُوتِیَ، یَسْعی، تَخُطُّهُ، أخذ و مَطْوِیّ» مؤلفه معنایی مشترک با ضرب ندارند و نمی‌توانند جانشین ضرب باشند. با در نظر گرفتن معنای سوگند خوردن برای «بِالْیَمِین» نیز بررسی‌ها انجام شد و به جانشینی برای ضرب دست یافته نشد. نکته قابل توجه اینکه اگر «ضَرْباً بِالْیَمین» بر طبق نتایج ریشه‌شناختی معنا شود، معنای بدست آمده از ریشه‌شناسی برای ضرب یعنی اتصال/ بهم فشردن/ درهم پیچیدن/ احاطه، به نظر مفسران که ضرب را در اینجا درهم شکستن بت‌ها توسط ابراهیم(ع) معنا کرده‌اند

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

نزدیک است. بر این اساس بار دیگر همنشینی «مَطْوِیَّاتٌ» با «بِیَمِینِه» در الزمر: ۶۷ بررسی شد. ریشه‌ی طوی به معنای درهم پیچیدن، بستن و جمع کردن (قرشی، ۱۸۰/۷) و پیچیدن/ تا کردن است (مشکور، ۵۳۳/۲). همچنین در آفروآسیایی طوی به معنی گرداندن/خم کردن/پیچیدن/بسته‌بندی است (اورل، ۱۹۹۵، ص۵۱۱). با توجه به مؤلفه معنایی مشترک «ضرب» و «طوی» احتمال جانشینی طوی برای ضرب در اینجا وجود دارد. همچنین در دیگر همنشین یمین یعنی «أخذ» نیز نوعی معنای احاطه و تسلط وجود دارد. بنظر می‌رسد در هر دو آیه الحاقة: ۴۵ و الصافات: ۹۳ چیره شدن با قدرت (یمین) و اتصال مدنظر است.

۳-۱۲. همنشینی ضرب و جُیُوبِهِنَّ/ بِأَرْجُلِهِنَّ

دیگر همنشین‌های «ضرب» در النور: ۳۱، «جُیُوبِهِنَّ» و «أَرْجُلِهِنَّ» هستند. ضرب در «وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ» یعنی قرار دادن و اتصال پوشش بر بدن به منظور ایجاد مانعیت. جَیب به معنای سینه، یقه و گریبان سه بار در قرآن بکار رفته است که علاوه بر النور: ۳۱ شامل النمل:۱۲ و القصص:۳۲ می‌باشد. در این آیات از آنجا که «أَدْخِلْ» و «اسْلُکْ» هر دو با حرف جرّ «فِی» همنشین جَیْب شده‌اند و نیز از نظر معنایی نمی‌توانند جانشین ضرب در النور:۳۱ باشند. وجود رابطه اشتدادی بین «وَلْیَضْرِبْنَ» و «لایُبْدینَ زینَتَهُنَّ» تأییدی بر معنای اتصال/ ایجاد مانعیت برای ضرب در اینجا می‌باشد. همچنین رابطه تقابلی میان «وَلْیَضْرِبْنَ» و «یُبْدینَ» در این آیه بیانگر آن است که مفهوم ضرب در مقابل بدو قرار دارد. بدو یعنی آشکار کردنی که با اختیار همراه است (مصطفوی، ۲۵۶/۱). از این رو می‌توان معنای جعل، قرار دادن پوشش و ایجاد مانع را برای ضرب در نظر گرفت.

در خصوص «وَلایَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ»، مراد گونه‌ای راه رفتن بر زمین است که در آن صدای خلخال و زینت زنان به گوش رسد (طبری، ۹۷/۱۸). از همنشین‌های «رجل» در قرآن واژه «مشی» است، به معنای راه رفتن با پا با قید اراده (مصطفوی، ۱۲۶/۱۱). پیشتر و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

در بحث همنشینی ضرب و ارض، واژه سیر به عنوان مطلق رفت و آمد با پا یا مرکب ذکر شد. بنظر می‌رسد واژه «مشی» نیز گونه‌ای از سیر است که قید حرکت با پا و قدم در آن برجسته است. وجه تمایز ضرب و مشی را می‌توان از این جهت ذکر کرد که ضرب به معنای نوعی راه رفتن است که پاها با قدرت و سنگینی با زمین برخورد می‌کند و ظهور صدا را با خود به همراه دارد، درحالی‌که در مورد مشی این‌گونه نیست به عنوان نمونه در مشی عبادالرحمن، «هون» (الفرقان، ۶۳) و مشی دختران شعیب(ع) همراه با عفت و حیا گزارش شده است (القصص، ۲۵). نکته قابل توجه آنکه وجود حرف «باء» در آیه به «خمر» و «رجل» نقش متمم می‌دهد. متمم در جمله به معنای فعل یا اسم چیزی می‌افزاید و آن را کامل می‌کند. وجود حرف اضافه در آیه مذکور، نیز در ضرب «بِعَصاک، بِسُور و بِالْیَمین»، بیانگر مؤلفه متصل کردن و پیوستگی در ماده ضرب است.[۱]

۳-۱۳. اضْرِبُوهُنَّ

در النساء:۳۴ و در مواجهه با نشوز زن خداوند به سه عمل؛ «**فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَ**» توصیه می‌کند. واژه نشوز از نشز به معنای مکان مرتفع گرفته شده است و در اصطلاح یعنی عصیان کردن (قرشی، ۶۶/۷). در معنای «اضْرِبُوهُنَّ» اغلب تفاسیر ضرب را زدن غیرمبرّح و غیرمؤثر معنا کرده‌اند (طبری، ۴۴/۵؛ قرطبی، ۱۷۲/۵؛ ابوحیان، ۶۲۷/۳). بعضی گفته‌اند باید وسیلهٔ زدن فقط دست باشد و یا دستمال تابیده که با منتهای سبکی و سادگی انجام شود (عاملی، ۳۹۴/۲). نیز این ضرب چون فقط جنبه اصلاحی دارد در حد سه مرتبه ضربه خفیف با دست یا مسواک یا چوب نازک بر کتف است (زحیلی، ۵۶/۵). بعضی تفاسیر تأکید دارند بر اینکه ضرب به معنای زدن در ابتدای نشوز جائز

---

۱. از همنشین‌های «رجل» می‌توان به «رکض» نیز اشاره کرد که در سه مورد کاربرد در قرآن، دو مورد به معنای گریختن و در یک آیه به معنای کوبیدن پا بر زمین و در خصوص ایوب(ع) ذکر شده است. از آنجا که در «وَلَایَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» مراد راه رفتن است و نه پای بر زمین کوبیدن، با سیاق النور: ۳۱ همخوانی وجود ندارد و رکض نمی‌تواند جانشین ضرب در اینجا باشد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

نیست و حتما بعد از طی مراحل مرد می‌تواند ضرب انجام دهد؛ «وعظ» نزدیک خوف نشوز است و «هجر» هنگام ظهور نشوز و «ضرب» در وقت تکرار نشوز (ابن‌جوزی، ۴۰۲/۱). بعضی مفسران از قول شافعی نقل می‌کنند که با اینکه ضرب مباح است ولی ترک آن افضل است (فخررازی، ۷۲/۱۰). صاحب تفسیر کاشف می‌گوید: «همه فقها وحدت نظر دارند که کتک نزدن بهتر است. و کسی که در مقابل آزار همسرش شکیبایی می‌کند و او را کتک نمی‌زند از کسی که او را می‌زند در نزد خدا بهتر است» (مغنیه، ۳۱۷/۲). بعضاً نیز هیچ نوع زدنی را نپذیرفته‌اند و ضرب را در اینجا ضربه زدن با تازیانهٔ ترک و جدایی معنا کرده‌اند (نظام‌الأعرج، ۴۱۵/۲). در بررسی جانشین‌های احتمالی ضرب در این آیه تنها رابطه اشتدادی بین موعظه، هجر و ضرب دیده می‌شود: «**فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ**». مشتقات وعظ ۲۵ بار در قرآن آمده است. موعظه به معنای تذکر و یادآوری به وسیله خیر است به‌گونه‌ای که در قلب فرد رقت ایجاد کند (ازهری، ۹۳/۳). «وعظ» در النساء:۶۳ با «أعرض» رابطه اشتدادی یا توزیعی و در سبأ:۴۶، با «تَتَفَكَّرُوا» رابطه اشتدادی دارد.

در مواجهه با نشوز زن، خداوند در کنار موعظه، به هجر در مضاجع دستور می‌دهد. بر اساس معانی بدست آمده در ریشه‌شناسی اگر ضرب به معنای روی‌گرداندن و ترک کردن ولو ترک کوتاه مدت برای رفع نشوز زن باشد، و هجر به معنای روی‌گردانی و ترک در بستر یا ترک کردنی که ارتباط دو شیء برقرار است (مصطفوی، ۲۶۲/۱۱)، در این صورت به وضوح رابطه اشتدادی بین ضرب و هجر برقرار است. از نکات جالب توجه این است که خداوند در قرآن وقتی امر به موعظه می‌کند، موعظه را با صفت حسنه؛ «**الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**»، می‌آورد و وقتی امر به هجرت می‌کند آن را با صفت جمیل همراه می‌کند؛ «**وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً**». سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه امر به موعظه‌ی حسنه و هجر جمیل در کنار توصیه به کتک زدن ممکن است قرار گیرد؟ نکته قابل توجه اینکه بر اساس نتایج ریشه‌شناسی، ماده «ضرب» به هیچ عنوان معنای کتک زدن ندارد و نیز در هیچ یک از آیاتی که ضرب در آنها بکار رفته، معنای ضرب تنبیه کردن و کتک زدن نبوده است

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

(حسین‌نتاج، ۴۰-۶۱). از این رو می‌توان گفت که «ضرب» به معنای «زدن» ولو به صورت خفیف به گفته مفسران در آیه ۳۴ سوره نساء محل تردید است.

جانشین‌های احتمالی واژه «ضرب»، بدست آمده از معناشناسی ساختاری، عبارتند از «صرَّف، سیر، نفر، ولّی، أعرض، طوی و مشی جعل، رهق، ولّی، أخذ، طوی». که همگی به نوعی بر رفتن و روی‌گردانی دلالت می کنند همچنان‌که مشاهده می‌شود، بر اساس نتایج معناشناسی ساختاری هیچ‌کدام از جانشین‌های بدست آمده برای «ضرب» در قرآن، به معنای زدن/ تنبیه کردن نیست. آن دسته از جانشین‌های ضرب که معنای احاطه کردن دارند نظیر «رهِقَ»، نمی‌توانند جانشین ضرب در «اضْرِبُوهُنَّ» باشند، زیرا بنظر می‌رسد مرحله سوم از مراحل رفتار با نشوز زن، فعلی مابین بی‌اعتنایی در بستر «**وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ**» و شقاق/ جدایی «**وَإِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما**» باشد. جانشین‌های احتمالی برای ضرب در النساء: ۳۴ که با سیاق و معنا هم‌خوانی داشته باشند عبارتند از: «نفَرَ»، «أَعْرَضَ»، «ولّی» و «سیر». جانشین‌های بدست آمده از بررسی ساختاری ضرب ما را به نتایج مشابه ریشه‌شناسی برای معنای ضرب در «اضْرِبُوهُنَّ» رساند زیرا تمامی جانشین‌های احتمالی که با سیاق هماهنگی داشته باشند، معنای روی‌گرداندن، ترک کردن و رفتن دارند. اینکه در بررسی‌های ریشه‌شناختی «ضرب» معنای کتک زدن و تنبیه ذکر نشده و این معنا را در معنای لغوی متأخر شاهدیم، به معنای تطور معنایی این واژه با گذشت زمان است که خود می‌تواند از دلایل مختلف برخوردار باشد که پژوهشی مجزا می‌طلبد و طرح آن در این مجال نمی‌گنجد.

۳-۱٤. همنشینی ضرب و حنث

کاربرد دیگر ضرب در قرآن را در ماجرای ایوب(ع) و همسرشان شاهدیم؛ «**فَاضْرِبْ بِهِ وَلاتَحْنَثْ**» (ص، ۴۴). آنچه در تفاسیر خصوص این آیه ذکر شده است بیانگر آن است که حضرت ایوب نذر کرده بود که در اثر اتفاقی و به دلیلی که در دلیل آن اختلاف است

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

(ماتریدی، ۶۳۵/۸)، اگر بهبود یابد همسر خود را صد تازیانه بزند و چون شفا یافت، از جانب خداوند به او امر شد که دسته‌ای گیاه بردار و با آن به همسرت یک ضربه بزن تا قسمی که خورده بودی نشکند و بعضاً گفته‌اند با صد شاخه، به تعداد تازیانه‌ای که قسم خورده بودی، یک ضربه بزن (مقاتل‌بن‌سلیمان، ۶۴۸/۳؛ طبری، ۱۰۸/۲۳؛ طوسی، ۵۶۸/۸) برخی تفاسیر نیز به سبب عدم وجود قرینه درون متنی برای رفع ابهام از آیه، از کنار تفسیر آن گذشته (نک: تفسیر عیاشی و فرات کوفی) یا برای تفسیر از احادیث بهره گرفته‌اند: (نک: تفسیر قمی، نورالثقلین و البرهان). مفسرانی که از احادیث در تفسیر آیه بهره گرفته‌اند، مضروب را همسر ایوب(ع) معرفی کرده‌اند این در حالیست که در آیه ضمیر مؤنثی که بتوان مرجع آن را همسر ایوب(ع) قرار داد بیان نشده، ضمن آنکه دو حدیث منتسب به امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، به سبب ارسال سند و وجود افرادی چون عبدالله‌بن‌بحر (خوئی، ۱۱۷/۱۰) که فردی مجهول است، احمدبن‌قطّان (همو، ۸۶/۲)، محمدبن‌زکریا (همو، ۳۴/۹) و محمدبن‌عماره (همو، ۲۴۲/۳)، از ضعف‌های متعدد سندی و متنی برخوردار است و اقوال دیگر نیز به دلیل نداشتن مستند قرآنی/روایی و اعتبار عقلی، فاقد اعتبارند (کلباسی، ۱۱۵–۱۲۷). همچنین مفسرانی چون طوسی و طباطبائی به این روایات اعتماد نکرده و یا آن را نقل نکرده‌اند یا به نقد آن پرداخته‌اند (طباطبائی، ۳۲۱/۱۷؛ طوسی، ۵۶۸/۸).

بررسی سایر کاربردهای ضرب در موارد مشابه دو احتمال را به ذهن متبادر می‌سازد: احتمال اول بررسی موارد مشابه «ضرب» در قرآن مانند «**اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ/ الْبَحْرَ**» نشان می‌دهد آنچه ضرب بر آن صورت گرفته، غیرانسان است. بررسی‌های صورت گرفته درباره آیات مذکور (بخش ۳–۴) نشان می‌دهد مراد از ضرب فعلی است که ایجاد فاصله و مانع می‌کند. در ص:۴۴ نیز همنشینی ضرب و «حنث» در قالب رابطه اشتدادی بیانگر آن است که با انجام فعل ضرب از شکستن عهدی که مؤکد به قسم است جلوگیری می‌شود. به عبارتی در معنای ضمنی «حنث»، نوعی جدا شدن و بریدن از خدا بواسطه نقض عهد قابل ملاحظه است (مصطفوی، ۳۳۹/۲). از این رو به حضرت امر می‌شود بین خود و آنچه او را

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

از خدا و امر الهی دور می‌کند فاصله و مانع ایجاد کند. حال ایجاد فاصله می‌تواند میان هر چیزی اتفاق بیفتد که در آیه به آن اشاره‌ای نشده است. احتمال دوم بررسی آیه مذکور در کنار النساء:۳۴ است، چرا که برخی مفسران دلیل تنبیه همسر ایوب(ع) را نشوز ایشان ذکر کرده اند، گرچه قرینه‌ای مبنی بر این مدعا در آیه قابل ملاحظه نیست (مغنیه، ۳۸۲/۶). در این احتمال نیز همان‌گونه که در ۳-۱۳ ذکر شد، منظور از ضرب روی‌گرداندن، اعراض و ترک کردن است و کتک زدن موردنظر نیست.

٤. نتایج مقاله

مؤلفه‌های معنایی واژه «ضرب» در قرآن را می‌توان براساس روابط بدست آمده از طریق همنشین‌ها و جانشین‌ها که هریک تبیین کننده مفهوم «ضرب» در قرآن‌اند، مورد بررسی قرار داد.

روابط همنشین خود به دو دسته مکملی/ دستوری و معنایی قابل تقسیم‌اند. ماده ضرب در محور همنشین با ماده‌های «مَثَل، الأرض، الْحَقَّ، الْحَجَر، الْبَحْر، طَرِیق، وُجُوه، فَوْقَ‌الْأَعْنَاق، کُلَّ بَنان، الذِّکْر، الرِّقاب و ضمیرهای مفهولی هُنَّ/هُ» از رابطه مکملی- نحوی برخوردار است و از حیث روابط معنایی با واژگانی چون «فلق، فجر، بجس، هجر، وعظ، شقق، ثخن، حنث، عذب و صفح» در رابطه اشتدادی و با واژه «بدو» در رابطه تقابلی است. لازم به ذکر است با توجه به تنوع معنایی ضرب در آیات مختلف، نهایتاً به جانشین مشترکی برای همه‌ی ۵۸ بار بکارگیری ضرب در قرآن دست یافته نشد.

مؤلفه‌های معنایی «ضرب» که از طریق روابط همنشین بدست آمد در دو محور طبقه‌بندی می‌شود:

ـ محور اول، مؤلفه‌هایی که از طریق روابط مکملی به آنها دست یافته شد: اتصال، پیوستن، احاطه کردن، و «فعلی همراه با بروز و نمود خارجی»؛ این فعل قدرت، سنگینی و ایجاد اثر و تغییر را با خود به همراه دارد. همچنین «ضرب» فعلی است که در درون با

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

رحمت همراه است.

ـ محور دوم، مؤلفه‌هایی که از طریق روابط معنایی به آنها دست یافته شد: بستن، ترک کردن، روی‌گرداندن، بهم پیچیدن، آشکار شدن.

مؤلفه‌های معنایی «ضرب» بدست آمده از طریق روابط جانشین را نیز می‌توان در دو محور طبقه بندی کرد:

ـ محور اول، مؤلفه‌هایی که دلالت بر رفتن، بریدن، ترک کردن، روی‌گرداندن می‌کنند چه از حیث مادی و چه معنوی، و در جانشینی واژگان «صرَّف، سیر، نفر، ولّی، أعرض، طوی و مشی» از ضرب قابل دستیابی است.

ـ محور دوم، مؤلفه‌هایی که دلالت بر احاطه، پوشاندن، بهم فشردن و درهم پیچیدن می‌کنند و در جانشینی واژگان «جعل، رهق، ولّی، أخذ، طوی» از ضرب قابل دستیابی است.

همانگونه که لغویان متقدم ذکر کرده‌اند این مفهوم بر جمیع افعال اطلاق می‌شود، با این قید که این افعال غالباً حسی هستند. لازم به ذکر است مفهوم زدن به معنای تنبیه از معانی‌ای است که متأخران در لغت‌نامه‌های خود به آن اشاره کرده‌اند و متقدمان در این خصوص مطلبی ذکر نکرده‌اند و این مسئله بیانگر آن است که در مورد «ضرب» با تطور معنایی مواجه‌ایم.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. ابن‌درید، محمدبن‌حسن، جمهره اللغه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸م.

۳. ابن‌جوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی، زادالمسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبدالرزاق مهدی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۲۲ق.

۴. ابن‌عاشور، محمدطاهر، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ‌العربی، ۱۴۲۰ق.

۵. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان‌العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.

۶. ازهری، محمدبن‌احمد، تهذیب اللغهٔ، بیروت: دار احیاءالتراث العربی، ۱۴۲۱ق.

۷. ابوحیان، محمدبن‌یوسف، البحرالمحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

۸. ابوزهره، محمد، زهرهٔ التفاسیر، بیروت: دارالفکر، بی تا.

۹. باقری، مهری، مقدمات زبان‌شناسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸ش.

۱۰. بی‌یرویش، مانفرد، زبان شناسی جدید، ترجمهٔ محمدرضا باطنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۴ش.

۱۱. جوادی‌آملی، عبدالله، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، قم: اسراء، ۱۳۹۱ش.

۱۲. جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، الصحاح: تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة، تحقیق احمدعبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.

۱۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواهٔ، قم: الثقافهٔ الاسلامیه فی العالم، ۱۳۷۲ش.

۱۴. حجتی‌زاده، مرضیه، تأثیر نقش‌نماهای گفتمانی واو و فاء در تحلیل معنی آیات قرآن، پژوهش‌های زبانشناختی قرآن، سال ششم، شماره دوم، ۱۳۹۶ش، صص۱۴۱-۱۶۲.

۱۵. حسین‌نتاج، ناهید، ریشه‌شناسی و معناشناسی ساختاری واژه «ضرب» در قرآن کریم با محوریت آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء، استاد راهنما: فتاحی زاده، فتحیه، تهران: دانشگاه الزهرا(س)، ۱۳۹۸ش.

۱۶. درویش، محی‌الدین، اعراب القرآن و بیانه، حمص: الارشاد، ۱۴۱۵ق.

۱۷. دره، محمدعلی‌طه، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن‌کثیر، ۱۴۳۰ق.

۱۸. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.

۱۹. زحیلی، وهبه، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۱ق.

۲۰. زمخشری، محمودبن‌عمر، اساس‌البلاغة، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹م.

۲۱. سامرائی، فاضل صالح، معانی النحو، قاهره: شرکة العاتک لصناعة الکتاب، ۲۰۰۰م.

۲۲. سوسور، فردیناند، دوره زبانشناسی عمومی، ترجمهٔ کوروش صفوی، تهران: هرمس، ۱۳۷۸ش.

۲۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، بیروت: مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.

۲۴. طبری، محمدبن‌جریر، جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن، بیروت: دارالمعرفهٔ، ۱۴۱۲ق.

۲۵. طوسی، محمدبن‌حسن، التبیان فی تفسیرالقرآن، تصحیح احمدحبیب عاملی، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، ۱۹۶۳م.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]

۲۶. عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی صدوق ،۱۳۶۰ق.

۲۷. فخررازی، محمدبن‌عمر، التفسیرالکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار إحیاءالتراث‌العربی، ۱۴۲۰ق.

۲۸. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.

۲۹. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.

۳۰. قرطبی، محمدبن‌احمد، الجامع لأحکام القرآن، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.

۳۱. کلباسی، زهرا و همکاران، نقد و بررسی آرا مفسران در تفسیر آیه ۴۴ سوره ص، فصلنامه آموزه‌های قرآنی، ش۲۲، ۱۳۹۴ش، صص۱۱۱-۱۳۲.

۳۲. ماتریدی، محمدبن‌محمد، تأویلات أهل السنة، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۶ق.

۳۳. مشکور، محمدجواد، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش.

۳۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۳۰ق.

۳۵. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.

۳۶. مقاتل‌بن‌سلیمان، تفسیر مقاتل‌بن‌سلیمان، عبدالله شحاته، بیروت: دار احیاءالتراث العربیه، ۱۴۲۳ق.

۳۷. نایف‌حردان، صفاءعبدالله، الواو و الفاء وثم فی القرآن الکریم، نابلس: فلسطین، ۲۰۰۸م.

۳۸. نظام‌الاعرج، حسن‌بن‌محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.

۳۹. واقدی، محمدبن‌عمر، المغازی، بیروت: اعلمی، بی‌تا.

40. Black, J., et.al, A Concise Dictionary of AKKadia, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
41. Brun, J., Dictionarium Syriaco-Latinum, Beryti Phoeniciorum, Typographia PP. Soc. Jesu. 1895.
42. Gessenius, William, Hebrew and English Lexicon of the Old Testament, London: Axford, 1939.
43. Jastrow, Marcus, A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic literature, London/ New York: Luzac/Putnam, 1903.
44. Leslau, W., Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic), Wiesbaden, Harrassowitz, 1987.
45. Orel, V.E., Stolbova, O.V., Hamito Semitic Etymological Dictionary, Materials for Reconstruction, Leiden, E.J. Brill, 1995.
46. Zammit, Martin. R., A comparative lexical study of Quranic Arabic, Brill Leiden, 2002.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.6.2]